

محمّد رضا ضياء

اوراق پریشان ۸

۶۹-۶۱



رضا ضیاء

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب هشتمین سلسله انتشارات با عنوان اوراق پریشان، چندین مسئله را مطرح کرده است که بدین شرح اند:

- نکته ای در باب حکایت پنجم گلستان سعدی (باب عشق و جوانی)
- نکته ای کوتاه پیرامون کتاب سلیم نیساری در زمینه گزارش غزل های حافظ شیرازی
- اصلاح غلط رایج در غزل منسوب به حافظ
- مذاقه ای کوتاه بر کتاب حافظ دل ها به قلم محمد مهدی فولادوند در حوزه حافظ پژوهی
- رسم الخط نادرست بیتی از حافظ.

کلیدواژه: گلستان سعدی، حکایت پنجم گلستان، سلیم نیساری، حافظ شیرازی، غزل های حافظ، حیدر بقال شیرازی، حافظ پژوهی، کتاب حافظ دل ها.

Scattered Papers (8)

By: Rezā Ziā'

Abstract

In the form of the eighth article of a series of publications titled "Scattered papers", the author has presented several matters which are as follows:

- A note on the fifth anecdote of Sa'di's Gulestān (love and youth chapter)
- A short note on Salim Neisāri's book, and about its report of Hafiz' ghazals
- The correction of a common mistake in a ghazal attributed to Hafiz.
- A brief look at *Hafiz-e Delhā*, by Muhammad Mahdi Fulādvand, which is a book in the area of Hafiz studies.

The incorrect orthography of one of Hafiz's verse.

Key words: fifth anecdote, Sa'di's Gulestān, Salim Neisāri, Hafiz, Hafiz's ghazals, Heidar Baqqāl Shirāzi, Hafiz studies, *Hafiz-e Delhā*, Sanāie, vilifying wine

رضا ضیاء

ی طرح الکاتب فی مقاله الحالی - الذی یحمل الرقم ۸ من سلسله مقالاته تحت عنوان اوراق مبعثرة - عدداً من المسائل بالترتيب التالي:

- ۱ - ملاحظه فی باب الحکایة الخامسة من گلستان سعدی (باب العشق والشباب).
- ۲ - ملاحظه قصیرة حول کتاب سلیم النیساری فی مجال نقل غزلیات حافظ الشیرازی.
- ۳ - إصلاح أحد الأخطاء الشائعة فی الغزل المنسوب إلى حافظ.
- ۴ - نقد مختصر علی کتاب حافظ دل ها (= حافظ القلوب) بقلم محمد مهدی فولادوند، أحد الكتب الخاصة بالدراسات عن حافظ.
- ۵ - تدوین خاطی لأحد أبيات حافظ الشعرية.

المفردات الأساسية: گلستان سعدی، حکایة الگلستان الخامسة، سلیم نیساری، حافظ الشیرازی، غزلیات حافظ، حیدر بقال الشیرازی، الدراسات عن حافظ، کتاب حافظ دل ها (= حافظ القلوب)، سنائی، ذم الخمر.

اوراق پریشان ۸

— محمد رضا ضیاء

دمی در گلستان

یکی را از علما پرسیدند که کسی با ماهرویی در خلوت نشست و درها بسته و رفیقان^۱ خفته و نفس طالب و شهوت غالب، چنان که عرب گوید: «التَّمْرِيَانُ وَالنَّاطُورُ غَيْرُ مَانِعٍ» هیچ باشد که به قوت پرهیزگاری از وی به سلامت بماند؟

گفت: اگر از ماه رویان به سلامت ماند از بدگویان نماند.

وَإِنْ سَلِمَ الْإِنْسَانُ مِنْ سُوءِ نَفْسِهِ فَمِنْ سُوءِ ظَنِّ الْمَدْعَى لَيْسَ يَسْلَمُ^۲
شاید پس کار خویشستن بنشستن لیکن نتوان زبان مردم بستن

این حکایت در باب پنجم گلستان سعدی (باب عشق و جوانی) آمده است. ظاهرش نکته خاصی ندارد. شارحان گلستان هم به معنی کلمات دشوار و آن دو عبارت عربی بسنده کرده اند و ظاهراً نکته قابل عرضی در آن نیافته اند. داستان هم ساده به نظر می رسد: کسی از یکی از علما «مسئله» ای پرسیده و گفته: یکی با ماهرویی در خلوت است، آیا به سلامت خواهد ماند؟ آن عالم هم جوابی داده که در ظاهر چندان مربوط نمی نماید: اگر هم از سوسه ماهرو به سلامت بماند، از دست بدگویان نمی ماند.

اما در این حکایت آنچه نظر مرا به خود جلب کرد، طراحي داستان توسط سعدی است که قاعدتاً نکته آموزنده ای هم که سعدی از آن می خواسته همین بوده. شما سؤال آن شخص را ببینید. او در قالب استفتاء و در پوشش سؤال، خودش جواب را مطرح کرده. یعنی لابد با خودش فکر کرده اگر همین طوری چنین چیزی را بپرسم احمقانه به نظر خواهد رسید و من هم به جواب نمی رسم. برای همین سؤالش از ابتدا «جهت دار» است! او مثل بچه آدم نمی پرسد که: آیا می توان از دست ماهروی در خلوت، به سلامت دل و دین به در برد؟ می گوید: «یک نفر» (با این کار، ذهن به یک آدم مشخص جهت می یابد) ۱. در خلوت نشسته ۲. در شرایطی که «درها بسته» ۳. آن هم وقتی «رفیقان / رقیبان^۳ خفته» اند، (یعنی آنها هم که باید مراقب معشوق باشند حواسشان نیست) ۴. «نفس طالب» است، (یعنی دلش هم می خواهد) و ۵. «شهوت هم غالب» شده (سؤال کننده به خودش حق می دهد که از خصوصی ترین حالات مردم سردر بیورد و در آن زمینه قضاوت کند و اظهار اطلاع بنماید). با این همه باز هم می بیند انگار حق مطلب ادا نشده، برای همین به جناب عالم، بالسان عرب (که زبان علمی عالم است) تذکر می دهد اوضاع چنان است که به قول عرب ها: «التَّمْرِيَانُ وَالنَّاطُورُ غَيْرُ مَانِعٍ» (یعنی: خرما رسیده است و باغبان هم مانع نیست). حالا در این شرایط «هیچ باشد که به قوت پرهیزگاری از وی به سلامت بماند؟»

عاقلان متوجه می شوند که این آقا سؤال نمی کند. دارد جواب می دهد. آن «عالم» هم که خوب می داند در شرایط عادی هم نمی شد به چنین سؤالی پاسخ گفت، الآن حواسش هست که به این آدم اصلاً نمی شود

۱. در چاپ فروغی و انوری و خزائلی و آیتی و اسلامیة «رقیبان» آمده است.

۲. اگر انسان از بدی نفس خود نیز امان یابد، از سوء ظن مدعی در امان نیست.

۳. رقیب در متون قدیم یعنی «مراقب»، نگهبان.

روزگار شناخته شد بود) ارائه شده. این کاری است که اگر بنا بود به صورت دولتی انجام شود، میلیاردها تومان هزینه برمی داشت و احتمالاً هم به جای دو دفتر در پنجاه جلد منتشر می شد و آخر سر هم این قدر دقیق و قابل اتکا نمی شد. جالب تر اینکه هزار نسخه چاپی این کتاب بی نظیر تا سال ها به تمامی فروش نرفت. حقا خود این آمار فروش، نشانگر جامعه ای است که در آن به حرف حساب توجه نمی شود.

باری، تنها عیب این می آن است که این کتاب فقط حاوی گزارش ۴۲۴ غزل خواجه است و شامل قطعات و قصاید ... نیز نیست. استاد توضیح خاصی درباره چرایی این مسئله نداده اند.^۵ هر چند این حذف بارها مورد نقد حافظ پژوهان واقع شده، (از جمله در مواضع متعددی از شرح شوق استاد حمیدیان). به هر حال دلیشان هر چه بوده، ما را از دیدن نسخه بدل های این اشعار محروم ساخته است. با توجه به وضعیت جسمی و سن و سال حضرت استاد (که همواره پاینده باد)، بعید می دانم ایشان خود دیگر دست به تحقیق و پژوهش در این باره بزنند، ولی از همین جا از ایشان خواهش می کنم که: اولاً اگر ممکن است این مجموعه نسخه را به یکی از مراکز پژوهشی ای که خود صلاح می دانند بسپارند تا از آسیب و گزند روزگار مصون بماند. چون تا جایی که می دانم بعضی تصاویر این نسخ بسیار نادر و کمیاب است و تهیه اش محتاج عزم و اراده کسی چون خود ایشان است که امروزه نادر کالمعدوم است. دوم اینکه چند نفر از دانشجویان یا استادان مستعد دست به کار شوند و کلیه اشعاری را که در این پنجاه نسخه (به اضافه چند نسخه نویافته) وجود دارد، با همان روش استاد روایت کنند. اگر چنین شود بعید می دانم تا سال ها کاری به اندازه و اهمیت و مفیدی آن انجام گردد.

اصلاح غلط رایج در غزل [منسوب به] حافظ

المنة لله که در میکده بازست
زان رو که مرا بردر او روی نیازست ...
از وی همه مستی و غرورست و تکبر
وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازست

این غزل به غلط در دیوان خواجه وارد شده و در اصل از حیدر بقال شیرازی، شاعر معاصر حافظ است. این مسئله هم نکته نویافته ای نیست و نخستین بار نیز استاد میرافضلی در مجله نشر دانش آن را

۵. دوست عزیزم سعید لیان در جایی اشاره کرده که گویا اوزان کوتاه و غزل های ملغ در اولویت حذف بوده اند. (نقل به مضمون)

جواب داد. برای همین می گوید:

اگر از مه رویان هم به سلامت بماند، از دست زبان امثال تودرامان نخواهد ماند.^۶ یعنی یکی مثل تو آخرش می خواهی حرف خودت را بزنی و برای مردم پرونده سازی کنی. تو هم جواب من برایت مهم نیست. می خواهی حکم بدهی و اصلاً حکم را پیش پیش صادر کرده ای. به همین جهت، من جواب استفتای تو را نمی دهم. تو پیش از اینکه به قاضی بروی حکم را صادر کرده ای و من باید منویات تو را اجرا کنم.

از این جهت فکر می کنم سعدی در این حکایت شاهکار کرده. او بدون اینکه هیچ دخالتی در روند قصه داشته باشد و به عنوان نویسنده و دانای کل حرفی زده باشد، سخنش را در قالب قهرمان داستان زده است، آن هم بدون هیچ گونه شعارزدگی و تصنع.

راستش از اول که می خواستم این مطلب را بنویسم همین طور در ذهنم بود که بگویم: ما امروز هم در جامعه فراوان شاهد این مشکل هستیم. در صدا و سیما و موارد مشابه، سؤال به نحوی مطرح می شود که از قبل حاکم و محکوم و جهت پاسخ مشخص است. حتی چند نمونه استفتاء از مراجع هم آماده کرده بودم که به عنوان مثال بیاورم که ببینید سؤالی که از «علما» می پرسند چقدر جهت دار است و اصلاً جوابش از قبل مشخص است، ولی وقتی دیدم سعدی این همه به شعور مخاطب احترام گذاشته و لقمه را آماده در دهانش قرار نداده، من هم خجالت کشیدم بیش از این به موضوع مستقیماً اشاره کنم.

سخنی با استاد سلیم نیساری

سلیم نیساری برای من مصداق آدم های کاری و بی سرو صداست. شما ببینید برای حافظ این همه هیاهو شده و این همه کتاب و مقاله نوشته شده که انصافاً نود درصدشان انشاء بافی محض است، ولی سلیم نیساری بی ادعا و با آرامش کتابی در دو جلد منتشر کرد که در آن گزارش پنجاه نسخه حافظ قرن نهمی (که تا آن

۴. جواب عالم در نهایت ایجاز است. حتی در بعضی نسخ بعدی جواب را به این صورت درآورده اند که «... از بدگویان به سلامت نماند». (ص ۱۱۹ گلستان سعدی، نسخه پکن، به کوشش برات زنجانی، انتشارات امیرکبیر) در این نسخه و بسیاری نسخ متأخر، دانم ایجاز سعدی را به اطناب تبدیل کرده اند. یقین دارم اگر امروز کسی این ماجرا را روایت می کرد می نوشت: عالم گفت: ... آن بزرگوار گفت: ... آن استاد گفت: ... ولی سعدی فقط می نویسد: «گفت» و مابقی را به عهده مخاطب می گذارد تا خودش بفهمد چه کسی گفت.

که اشعاری نهایت لطیفی دارد و یک غزلش هم به صورت کامل وارد دیوان حافظ شده است (بروبه کار خود ای زاهد این چه فریادست). باری دیدم در دیوان حیدر شیرازی نیز ماجرای هست که در راستای همین منازعات است.

«این شعر در حضور شیخ ابواسحق بن محمود شاه گفته شد:

خواجهی دزد کابلی از شهر کرمان می‌رسد
موری ست او در شاعری، نزد سلیمان می‌رسد
معنی مبرای بوالهوس! شاعر نذر دزد شعر کس
معنی بکر شاعران از عالم جان می‌رسد
دزدی مکن ای خرده‌دان، کالا ز دزدان کن نمان
کز بهر دزدی این زمان سردار دزدان می‌رسد...»^{۱۱}

قصه من انتقام‌ستانی از خواجه نیست، ولی این نکته را سندی دیدم درباره دیدگاه معاصران خواجه نسبت به شعر و شخصیت او. خدای عزوجل جمله را بیامرزاد.

حافظ دل‌ها، نه نسخه بدل‌ها (استاد محمد مهدی فولادوند، نشر تاریخ ایران، چاپ اول ۱۳۹۱)

عرصه حافظ پژوهی عرصه‌ای پرتلفات است! اهل قلم با حافظ سروکار دارند و گاهی هوس می‌کنند حاصل این انس را با دیگران نیز به اشتراک بگذارند و از آنجا که بیشتر، از ظن خود یار خواجه شده‌اند، در بسیاری مواقع نتیجه چندان رضایت بخش نبوده. بارها دیده‌ام افرادی که در عرصه کار خود اشخاصی موجه‌اند، وقتی چیزی درباره حافظ نوشته‌اند، آبروی حاصل از دیگر کارهای خود را نیز به حراج گذاشته‌اند. یکی از این کتاب‌ها «حافظ دل‌ها...» است که انصافاً از مصادیق اتم آسمان ریسمان بافی درباره حافظ محسوب می‌شود و گرهی از این طره نگشوده است.

مرحوم فولادوند که از مترجمان نامدار قرآن کریم است این بار با روشی کاملاً ذوقی و شخصی به سراغ نقد روش‌های رایج تصحیح دیوان حافظ رفته است. ابتدا می‌پنداشتم این کتاب حاصل فطور و رخوت دوران پیری است، ولی در ص ۱۶۶ استاد «مطلع تاریخ این سودا و سود» را «آبان ماه ۱۳۶۲» نوشته است.

وی که در مقدمه کتاب، خود را «شاعر و پژوهشگر و قرآن‌شناس و بالاتر از همه ملهم از تأییدات غیبی» معرفی کرده (ص ۱۱)، ابتدا اساساً منکر اصالت نسخه‌های ۸۲۷ (خلخالی) و ۸۶۲

۱۲. دیوان حیدر، ص ۹۶.

کشف و مطرح کردند.^۶ اکنون بحث بر سر ضبطی است که سال‌ها در همه دیوان‌های چاپی حافظ که تا کنون نگارنده دیده و نسخ خطی‌ای که دکتر نیساری روایت کرده‌اند و نیز تصحیح جناب میرافضلی از دیوان حیدر بقال^۷ به همین صورتی که در بالا ذکر شد آمده است:

از وی همه مستی و غرورست و تکبر...
بیت با این صورت غلط نیست و می‌توان آن را معنا کرد، ولی صورت کهن‌تر و دقیق‌تری در نسخه خطی‌ای که همراه با دیوان حیدر به صورت عکسی به چاپ رسیده است که بر متن ترجیح دارد: از وی همه هستی و غرورست و تکبر. با دقت در این ضبط و با عنایت به یکی از معانی «هستی» (خودبینی و خودپسندی و انانیت)^۸ ضبطی صحیح و برتر است، به خصوص که «مستی» با غرور و تکبر از یک جنس نیست و البته در تضاد کامل با «بیچارگی و عجز و نیاز» (در مصراع دوم) نیز نیست. در صورتی که «هستی» با معنی مزبور واجد تمام این خصایص هست. این معنی در متون پیش از حافظ نیز بی سابقه نیست. از جمله در غزل سعدی خوانده‌ایم: «بیا که ما سر هستی و کبریا و رعونت / به زیر پای نهادیم و پای بر سر «هستی»» و با آنکه بعضی شارحان به این معنی بی‌توجه بوده‌اند (مانند خطیب رهبر که آن را «اندیشه خودی» معنی کرده^۹ خانم نیازکار در شرح خود به درستی به این ابهام اشاره کرده است.^{۱۰}

بیت پایانی نیز در دیوان شاعر اصلی به این صورت است:

ای مجلسیان سوز دل حیدر مسکین
از شمع پیرسید که در سوز و گدازست

تا از بحث این شاعر دور نشده‌ایم نکته‌ای هم درباره خواجهی کرمانی و حیدر شیرازی می‌آورم. این بنده همیشه گفته‌ام که از این همه اغراق در حق خواجه سردر نمی‌آورم. نیز اصلاً قبول ندارم که خواجه حتی خواجه را خورده باشد.^{۱۱} اتفاقاً اگر در میان معاصران حافظ کسی باشد که درست دیده نشده سلمان ساوجی است

۶. رک به: «دو شاعر هم عصر، حافظ و حیدر شیرازی»؛ علی میرافضلی؛ مجله نشر دانش، سال بیستم، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۰-۱۷.

۷. دیوان حیدر شیرازی؛ پژوهش سیدعلی میرافضلی؛ ص ۷۵، انتشارات کازرونیه، ۱۳۸۳.

۸. این معنی بدون شاهد در لغت نامه دهخدا و به نقل از برهان نقل شده است.

۹. شرح غزلیات سعدی؛ خلیل خطیب رهبر؛ ص ۷۶۵، انتشارات صفی علی‌شاه، ج هشتم، ۱۳۷۳.

۱۰. شرح غزلیات سعدی؛ فرح نیازکار؛ ص ۱۱۶۱، انتشارات هرمس، ۱۳۹۰.

۱۱. رک به: اوراق پریشان ۷، شماره پیشین همین مجله آینه پژوهش.

(قریب) شده است (ص ۱۷) و در فصول مختلف از «حدود اعتماد به نسخه‌های مادر» سخن گفته و «معیار تشخیص اصیل از دخیل و سخن پست از والا در دیوان خواجه شیراز» را برشمرده و به شدت از روش استادان مسلم این رشته مانند قزوینی و خانلری انتقاد کرده و ثمره کار علامه قزوینی را در تصحیح و تحشیه حافظ حتی در حد «لغت معنی چنان‌که در زمان قدیم مرسوم بوده» هم ندانسته و گفته که: «متأسفانه آن مرحوم دشواری‌های لغوی مقدمه را حل نکرده است، فقط کوشیده منشأ و مأخذ منقول عنه عبارات آن را با آوردن نسخه بدل‌های متعدد و خسته‌کننده ذکر کند و فقط وقتی واژه یا تعبیر آسانی در متن آمده، فوراً معنای آن را در زیر صفحه نگاشته است.» (ص ۳۸)

او حتی در ادامه، دیگر کارهای قزوینی را هم در حد «مفردشناسی» دانسته و گفته که او هرگز نتوانسته «پای در آستان پژوهش ابتکاری بگذارد». (ص ۳۹) نیز درباره روش دکتر خانلری مرقوم داشته‌اند: «ایرادی که به نسخه آقای خانلری وارد است، مانند همه نسخه‌های خواجه شیراز (کذا) تکرار اغلاط است و این یعنی درایت رافدای روایت کردن و نیز عدم عنایت کافی به معانی ابیات». (ص ۱۹) نویسنده در فصلی دیگر نوشته که کتابش در چاپ‌های آینده باعث برانداختن «نسخه بدل‌های بی‌ربط و سست» می‌شود و «گره از برخی نسخه‌های مجعول» می‌گشاید؛ زیرا «به یاری سنگ محکی که ما معرفی کرده‌ایم»، «فرق نظم سخیف از شعر لطیف بازشناخته خواهد شد». در ادامه نیز پیش‌بینی کرده که «شاید تا ده سال دیگر کتاب «حافظ دل‌ها» به دست فارسی‌زبانان برسد. از ایران گرفته تا افغانستان، هند، پاکستان، قفقاز، تاجیکستان و دیگر نقاط جهان و حتی گروهی از خاورشناسان. و آن را پاسدار گردند و... از نسخه‌های مشکوک دل بکنند». (ص ۱۰۰)

قصد نقد کتاب در میان نیست که انصافاً گلچینی از مطالب غریب و بی‌ربط است. مثلاً در فصلی با عنوان «صفحه کلید» استاد به توضیح برخی کلمات و ترکیبات دیوان حافظ (نه با مذهب منسوخ امثال قزوینی، بل با مذهب مختار خودشان) پرداخته‌اند. اینک چند نمونه از آنها (می‌کوشم تا می‌توانم توضیحی اضافه نکنم):

ص ۱۳۸: آنکه: او، تو، شاهد هرجایی، نگار، جانان، لعبت شهسوار، دلبر، جان جهان و وی، همه به معنی خدا است.

ص ۱۳۹: ابرو: دو کمان زیبا و هلال‌گونه که مایه تکمیل زیبایی چشم است و غیر از آنکه مانع دخول گرد و غبار به چشم می‌شود، نقش اشارتگری را نیز ایفا می‌کند.

(و کس در پارسی توضیحی بدین جامعیت و مانعیت از ابرو به دست نداد)

ص ۱۴۰: باده فروش: کسی که باده می‌فروشد ...

ص ۱۴۰: بلبل: مرغ خوش‌نوا، پرنده شیدا، عاشق گل، شیدای معشوق (=گل)، عاشق و شاعر ترانه پرداز باشید! (در معنای مجازی کلمه)، خوش سخن، بلیغ، «مرغ عاشق طرب‌انگیز بود گفتارش».

ص ۱۴۴: چشم: عضوبینایی، قوه باصره ...

ص ۱۴۶: خام: نقطه مقابل پخته ...

ص ۱۴۹: دربانی: خدمت‌گزار، خادم، حاجب: گرچه دربانی میخانه فراوان کردم.

(گذشته از بدیهی بودن توضیح، عجیب است که استاد بین دربان و دربانی تفاوتی نمی‌بینند)

ص ۱۵۸: قلندرن: احتمالاً از ریشه کلانتر= بزرگ‌تر، یا کلون در (!) می‌آید.

توضیح آنکه علامت تعجب در اصل کتاب مندرج است، یعنی استاد، خود حرفی زده و خود نیز تعجب کرده‌اند و این نشانه هنرمندی ایشان است.

ص ۱۶۷: «در همین تاریخ [۷۵۸] عبید زاکانی کتاب موش و گربه را سروده و زعم قوی آنست که ابواسحق موش و مبارزالدین گربه باشد».

در ادامه چند فصل دیگر هست که کوچک‌ترین ارتباطی با تصحیح حافظ ندارد و کتاب را شبیه به کشکولی ساخته که جریان سیال ذهن نویسنده در آن از سویی نوید داده که «به یاری خدا در کتاب جداگانه‌ای ... راه درستی را که باید «شعر نو» در پیش گیرد را» (کذا) مطرح خواهد کرد (ص ۱۰۳) و از سوی دیگر انتقادات تند و تیز دیگری از «استعمار بداندیش» (ص ۱۰۰) تا جریان واژه‌سازی (ص ۱۰۴) و ... نموده است. نویسنده پس از این همه آسمان و ریسمان بافتن، نهایتاً ۹۹ غزل حافظ را که معادل «رقم اسماء الله» است برگزیده و در پایان کتاب آورده است. طرفه آنکه این ۹۹ غزل عیناً و بی‌هیچ کم کاستی از «حافظ انجوی» نقل شده در حدی که حتی علائم سجاوندی آن چاپ نیز تغییر نکرده! کتاب با شعری از نویسنده در ستایش «خواجه شیراز» پایان یافته که بیت آخرش این است:

عذر شاعر پذیر اگر ناچار قافیت را به شایگان زده است

رسم الخطی که همه را به اشتباه انداخته

جناب شجریان در آلبوم «پیام نسیم» شعر حافظ را با این صورت خوانده‌اند:

«نکته روح فزا» از دهن دوست بگو «نامه» خوش خبر از عالم اسرار بیار

اولاً که در خوانش استاد، بین «روح» و «فزا» فاصله‌ای در خواندن افتاده که کمی بیت را برای مخاطب دچار تعقید کرده است. ترکیب باید پشت سرهم خوانده می‌شد؛ «روح‌فزا» نه به صورت روح / فزا. دیگر اینکه هر دو کلمه باید به صورت نکره خوانده می‌شد: نکته‌ای / نامه‌ای. از فضای بیت پیداست که دلیلی ندارد این دو کلمه به صورت مفرد ادا شود. شاعر می‌گوید: نکته‌ای روح فزا و نامه‌ای خوش خبر بیار. توضیح اینکه در رسم الخط قدما تفکیکی بین این دو قائل نمی‌شده‌اند و هر دو را به یک صورت می‌نوشته‌اند و خود در هنگام خواندن آن را تفکیک می‌کرده‌اند. مثلاً می‌نوشته‌اند: «بر در شاهر، گدایی، نکته در کار کرد / گفت بر هر خوان که بنشستم، خدا رزاق بود»، ولی می‌خوانده‌اند؛ «نکته‌ای» در کار کرد.

البته بخشی از تقصیر هم برگردن مصححان متون کهن است که در این مورد برخورد دوگانه می‌کنند، به این صورت که بعضی را نکته و بعضی را نکته‌ای ضبط می‌کنند. (درباره علامه قزوینی در تصحیح حافظ، نمی‌توانم در این باره به درستی قضاوت کنم؛ چون حتی هر دو چاپ معتبر مصحح ایشان (زوار و اساطیر) هم دچار تحریفات رسم الخطی شده است، ولی عیوضی و نیساری به درستی «نکته‌ای / نامه‌ای» ضبط کرده‌اند.) به نظر برای اینکه هم جانب امانت رعایت شود و هم مخاطب به اشتباه نیفتد، باید موارد مشکوک را با همان صورتی که در نسخه هست آورد و در پائین صفحه، تکلیف خواننده را برای چگونه خواندن روشن کرد. مصحح در این مورد نباید به سلیقه خودش اتکا کند؛ زیرا چنان‌که خواهم آورد همیشه با قطعیت نمی‌شود حکم داد و بهتر همان است که رسم الخط نسخه را حفظ کند؛ چون این رسم الخطها خود حاوی نکات ریزی است که گاه با این یکسان‌سازی‌ها از بین می‌رود. نگارنده در هنگام تصحیح «سفینه شاعران قدیم» به یکی از این موارد برخورد کردم که اگر بر اساس فرمول یکسان‌سازی عمل می‌کردم،

جناس موجود در شعر ضایع می‌شد:

یاری دارم چو شمع، افروخته زین دلشده شعبده آموخته

او عاشق دیگری و من عاشق او پروانه صفت سوخته سوخته

پیدا است که مصراع آخر را باید چنین خواند «پروانه صفت، سوخته، سوخته‌ای»، ولی در این صورت جناس ظاهری موجود از میان می‌رفت. (در مصراع دوم نیز شبیه این مسئله هست) لذا بنده هم در هنگام چاپ به همین صورت مزبور آن را آوردم.

البته گویا گاهی خود مصححان هم متوجه این نبودند که در بسیاری از این موارد باید به صورت نکره خواند. مثلاً دکتر یوسفی در گلستان سعدی (ص ۷۵) نوشته‌اند: «طایفه حکمای یونان اتفاق کردند که مر این مرض را دوایی نیست مگر زهره آدمی...»، در حالی که احتمالاً «طایفه‌ای» صحیح است؛ چون بعید است همه حکمای یونان چنین حکمی کرده باشند. (خزائلی: طایفه‌ای) نیز در ص ۸۲ «با طایفه بزرگان به کشتی در نشسته بودم...» آمده که منطقاً «طایفه‌ای» صحیح است (خزائلی نیز همین را آورده)؛ چون بعید است کل بزرگان یک طایفه بوده باشند. در ص ۱۴۹ «با طایفه دانشمندان در جامع دمشق بحثی همی کردم» آورده‌اند، در حالی که باید «طایفه‌ای...» خواند. (خزائلی: طایفه‌ای)

چنان‌که در ص ۶۰ نیز به درستی «طایفه‌ای دزدان عرب...» و «وقتی طایفه‌ای حراث مصر شکایت آوردند» (ص ۸۴) و «مرا در آن قربت با طایفه‌ای یاران اتفاق سرفراستاد...» (در ص ۷۱) ضبط کرده‌اند. دکتر انوری تمامی شش مورد بالا را عیناً مطابق با چاپ یوسفی آورده‌اند.

نکته گفتنی دیگر اینجاست که اگر دقت کرده باشید در چاپ علامه قزوینی (و بسیاری دیگر)، غزل‌هایی مانند «از من جدا مشو که توام نور دیده‌ای» در بخش غزل‌های با قافیه «ه» آمده است (بعد از «دوش رفتم به در می‌کده خواب آلوده» و قبل از «دامن‌کشان همی شد در شرب ز رکشیده»). دلیلش همین است که در اصل نسخه خطی «... که توام نور دیده» آمده بوده و لذا در بخش حرف «ه» قرار دارد.

نمونه دیگری که گویا هیچ‌یک از مصححان حافظ (به جز مرحوم عیوضی و خرمشاهی / جاوید و دکتر قیصری در دیوان حافظ چاپ جوانه رشد) به آن توجه نکرده‌اند و بدخوانی آنان به خوانندگان نیز سرایت کرده، بیت زیبای ساقی‌نامه حافظ است:

فریب جهان قصه روشن است بین تا چه زاید، شب آستن است

در اینجا هم شهرام ناظری آن را در آلبوم «ساقی‌نامه / صوفی‌نامه» به همین صورت خوانده و در چاپ‌های حافظی هم که بنده دیدم جملگی با همین صورت روایت شده،^{۱۳} در حالی که قرائت «... قصه‌ای روشن است» به صحت نزدیک‌تر است.

جمشید مظاهری (سروشیار)

ادیب و مورخ و استاد بازنشسته دانشگاه اصفهان. ۱۳۲۱-۱۳۹۶

روزی سه چهار ماتیم او داشت هرکسی آن سوز کمترک شد و آن اندهان برفت

آزاد و بنده با سر شغل و عمل شدند بیچاره صدر دین، که به قهراز میان برفت

۱۳. من چاپ‌های سایه و خانلری و راست‌گو و قزوینی و مجاهد و فریب و انجوی و قیصری و یکتایی و قدسی را دیدم.

مظاهری از نسل در حال انقراض (و بله منقرض شده) آدم‌های شفاهی بود. کمتر کسی می‌توانست فقط از طریق نوشته‌هایش به عمق فضلش پی ببرد. مگر آنکه در آن رشته تخصصی داشت و مطالبش را با دقت پی‌گیری می‌کرد. ولی اگر با او دم‌خور بودی، می‌فهمیدی چه دریای عمیقی ست. شاید بزرگ‌ترین خصوصیت او را بتوان بی‌اعتنایی‌اش برشمرد؛ بی‌اعتنایی به زمین و زمان، به شهرت، به «اهمیت». برای همین هم بود که وقتی دوره کارشناسی ارشدش را تمام کرد، دیگر برای دکترا هیچ اقدامی نکرد و بلافاصله به تدریس در مدرسه‌ای در سده (خمینی‌شهر) اصفهان پرداخت و اگر پیگیری مرحوم معتمدی، (ریاست وقت دانشگاه اصفهان) نبود، شاید تا آخر معلم همان مدرسه باقی می‌ماند. از همین جهت هم بود که با وجود فضل و سواد بسیار، هیچ‌گاه «شاگرد اول» و اهل تلاش برای «بیست شدن» نبود. اهمیت ندادنش به این معنا بود که مثلاً فکرنمی‌کرد این موضوعی که در آن دقیق شده، چقدر از نظر جامعه یا تاریخ مهم است. برای او نفسی پرسش مهم بود و به دنبالش می‌رفت. استاد جویا جهانبخش می‌گفت که یکبار از ایشان درباره تلفظ جایی پرسیده بوده و گفته بود که استاد همایی به صورتی و ایشان به صورتی دیگر آن را نوشته‌اند. مدتی بعد که می‌بیندشان، ایشان می‌گویند: من دوباره به آن منطقه رفتم و با اهالی صحبت کردم بینم خودشان به آن منطقه چه می‌گویند، دیدم بعضی‌شان مثل من و بعضی به صورتی که همایی گفته تلفظ می‌کنند. جناب جهانبخش می‌گفت: من اصلاً موضوع را فراموش کرده بودم و باورم نمی‌شد که برای این پرسش ساده، ایشان این طور پیگیری کرده باشد. شبیه این موارد هم کم نبود و ربطی نداشت که پرسش‌گر، جویا باشد، یا یک دانشجوی ساده دوره کارشناسی. همین اخیراً یکی از شاگردانشان (خانم سمیرا رکنی‌زاده) می‌گفت که در یکی از جلسات آخر سال، هیچ دانشجویی به جز او در کلاس حاضر نشده و استاد بی‌اعتنا به این غیبت همگانی، تا آخر کلاس به تدریس برای همین یک نفر پرداخته بود! از همین جهت هم بود که کتاب «تاریخ اصفهان» (میرزا حسن خان جابری انصاری) را برای حاشیه‌نویسی و چاپ انتخاب کرد. حتی به ایشان گفته بودم که شما این همه نکته درباره گلستان سعدی پیدا کرده‌اید و اگر این همه زحمت به جای تاریخ اصفهان بر گلستان سعدی صرف شده بود، چقدر کار مهم‌تری صورت می‌گرفت. ولی برای او پسند زمانه و بُرد تأثیر مطلقاً اهمیتی نداشت و تنها در پی رسیدن به پاسخ مشکلاتی بود که ذهنش را مشغول کرده بود. این حرف‌ها را در مقام تجویز و تأیید و توصیه عرض نمی‌کنم، فقط دارم توصیف می‌کنم. کما اینکه خودم به این مسائل نقد داشتم و حقیقتاً آرزو می‌کردم به جای این کارها، همان گلستان، یا خاقانی یا ناصر خسرو را تصحیح کرده بود.

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی